

اگر احساس خواب به شما دست داد در مکان امنی مانند پارکینگ‌های جاده‌ای خودرو را متوقف کنید و از توقف در شانه بزرگراه خودداری کنید.

فرصت‌سازی برای ارائه خدمات داوطلبانه در اجرای طرح «سلامت یار»

رئیس سازمان داوطلبان جمعیت هلال احمر گفت: طرح «سلامت یار» طرحی مفید برای فراهم آوری فرصت‌آرایی خدمات داوطلبانه به بیماران کم توان بستری در بیمارستان‌های پایلوت است. به گفته محمدنصیری در جلسه هماهنگی طرح «سلامت یار» عمده کار داوطلبان مشارکت کننده در طرح سلامت یار حمایتی بوده و کمک در پذیرش، ترخیص، حمایت روانی و راهنمایی بیماران در راستای تسکین آلام بیماران و خانواده‌های آنها از وظایف سلامت یاران است. نصیری خاطر نشان کرد: «سلامت یار» طرحی مفید برای فراهم آوری فرصت‌آرایی خدمات داوطلبانه به بیماران کم توان بستری در بیمارستان‌های پایلوت است که مبنای نظری این برنامه در سال‌های گذشته پی‌ریزی و اجرای آزمایشی آن در بیمارستان‌های پایلوت استان تهران آغاز شد. وی اصلاح‌شده‌های اجرای طرح مذکور و تقویت آن را از اولویت‌های سازمان داوطلبان جمعیت هلال احمر دانست.

گفت‌وگو

گفت‌وگو با روحانی امدادگری که مرهم زخم‌های روستاییان یزیدی است

یار و یاور روستایان محروم



حجت الاسلام حسین منصوروی خواه سابقه عضویت: ۱۲ سال

هم روحانی است و هم امدادگر. گاهی همراه با کاروان‌های سلامت استان یزد به مناطق محروم این استان سفر می‌کند و در هیأت یک امدادگر، مرهم زخم‌های تن محرومان می‌شود. گاهی نیز در کسوت یک روحانی داوطلب، مشاور دلسوز جوان‌ها و خانواده‌های روستایی است. حجت‌الاسلام حسین منصوروی خواه را روستاییان محروم اردکان خوب می‌شناسند.

کسی که علاوه بر انجام وظایفش به‌عنوان یک مبلغ دینی، برای آموزش مباحث امدادی و کمک‌های اولیه به کودکان روستا نیز دغدغه دارد. حجت‌الاسلام منصوروی خواه از داوطلبان فعال اردکان در خدمت‌رسانی به محرومان نیز محسوب می‌شود و همراه با دیگر داوطلبان هلال احمر این شهر برای کمک به تأمین معاش خانواده‌های نیازمند روستایی پای کار است.

خودش در این باره می‌گوید: «علاقه‌ام به فعالیت‌های بشر دوستانه هلال احمر و کمک به اقشار نیازمند باعث شد به‌عنوان یک داوطلب دوره‌های کمک‌های اولیه و خدمات اولیه درمانی را آموزش ببینم. به همین دلیل هرگاه همراه با پزشکان و پرستاران هلال احمر در قالب کاروان سلامت به روستاهای محروم استان می‌رویم، من نیز گاهی مسئولیت آموزش کمک‌های اولیه به بچه‌های روستا و اقداماتی که آنها باید در هنگام وقوع حوادث برای حفظ سلامتی خود و خانواده‌شان انجام دهند را به عهده می‌گیرم. هرچند در این کاروان‌ها مسئولیت‌های دیگری چون برگزاری کلاس‌های مشاوره برای خانواده‌ها و زوج‌ها نیز با من است.»

حجت‌الاسلام منصوروی خواه برای شناسایی و معرفی بیماران نیازمند روستایی نیز دغدغه دارد: «در آخرین سفرمان به یکی از روستاهای اردکان با خانواده‌هایی آشنا شدیم که دو فرزند معلول در خانه داشتند. مشکلات شدید مالی باعث شده بود نه تنها از عهده تأمین هزینه‌های درمان بچه‌ها برنیایند، بلکه برای تأمین معاش خانواده نیز مشکل داشتند. حالا با کمک خیران و مسئولان هلال احمر، آذوقه ماهانه آنها را تأمین کردیم و برای فرزندان معلول‌شان نیز خدماتی در نظر گرفته شد.»

اما یکی از خدمات جالب این روحانی فعال به روستاییان اردکان و نیز نمازگزاران برخی مساجد این شهر، آموزش اقدامات لازم در هنگام حوادث و نیز کمک‌های اولیه است: «تلاش می‌کنیم با کمک هلال احمر شهرستان اردکان کلاس‌های آموزش کمک‌های اولیه و... به صورت مرتب در مساجد اردکان برگزار شود. اما یکی از فعالیت‌هایم در مساجد، آموزش کمک‌های اولیه به نمازگزاران است. در همین جلسات آموزشی بسیاری از نمازگزاران را نیز با هلال احمر و فعالیت‌هایش آشنا کرده‌ام. اکنون پزشکان، پرستاران، دانشجویان و تاجران بسیاری هستند که در همین جلسات با هلال احمر آشنا شده‌اند و کمک حال ما برای تهیه سبد کالا و نیز حضور در کاروان‌های سلامت و... برای کمک به روستاییان محروم اردکان هستند.»



دلش برای بچه‌های روستای لرزد. دانش‌آموزانی که کیف مدرسه‌شان، کیسه‌های پلاستیکی است و لیکن آنها از خاطر دیوارهای سیاه و دود گرفته مدرسه محقرشان پاک شده است. حاج اسماعیل، روحانی جوان دهدشتی برای شادی و خنده‌های از ته دل بچه‌های روستا دغدغه دارد. برایشان قصه می‌خواند، کتاب قصه به آنها هدیه می‌دهد، گاهی برای اجرای نمایش داستان‌هایش با آنها همبازی می‌شود و گاهی در هیأت یک کارگر ساختمانی، سیاهی و آندوه را از دیوار مدرسه‌شان محو می‌کند. «حجت‌الاسلام اسماعیل آذری» روحانی داوطلب هلال احمر شهرستان دهدشت، عمری است که با بچه‌های روستاهای محروم استان کهگیلویه و بویراحمد سر می‌کند. خنده به لبشانی می‌آورد، داستان‌های آموزنده برایشان می‌خواند و در هر روستا سفیر مهربانی و نوع دوستی تربیت می‌کند.

روحانی دهدشتی برای کودکان روستاهای محروم حکایت می‌گوید و آنها را سفیر مهربانی و نوع دوستی می‌کند

غصه‌های مرد قصه گو!

بچه‌ها در نقش شخصیت‌های قصه

سفرهای حاج اسماعیل به روستاهای کهگیلویه و بویراحمد ساده و بدون تشریفات است. ماشین جاده خاکی و سرپایی‌های تند و پرپیچ و خم را پشت سر می‌گذارد و به روستا می‌رسد. بچه‌های قدم و نیم قد با دفترهای نقاشی و مدادهای رنگی که تازه هدیه گرفته‌اند، در ورودی روستا برای حاج اسماعیل دست تکان می‌دهند. حاجی تک و تنها به روستای آنها آمده و یک روز پر از شادی و قصه‌های خیال‌انگیز در انتظار آنهاست. بچه‌ها دور هم حلقه می‌زنند و حاجی برایشان قصه می‌خواند. کتاب خواندن که تمام می‌شود حالا نوبت اجرای نمایش است. بچه‌های روستا بار می‌شوند باز بگرهای قصه. یکی پدر مهربانی می‌شود که محبت کردن را به فرزندش می‌آموزد و دیگری کودکی است که مهربانی به پدر و مادر را با نقشی که ایفا می‌کند به بچه‌های روستا یاد می‌دهد. حاج اسماعیل می‌گوید: «در آغاز سفرهایم وقتی روستا به روستا می‌رفتم تا برای بچه‌ها کتاب قصه بخوانم، بیش از ۹۰ درصد بچه‌های روستا تا آن وقت کتاب قصه نخوانده بودند. حتی بعضی‌ها نمی‌دانستند به جز همین کتاب‌های درسی کتاب‌های قصه‌ای هم وجود دارد با کلی مطالب آموزنده و داستان‌های خیال‌انگیز. وقتی برای بار اول به یک روستا می‌روم برای بچه‌ها کتاب قصه هدیه می‌برم و ثابته به ثابته سفر دومم به آن روستا می‌شود پر از شوق و اشتیاق بچه‌ها برای تعریف کردن قصه‌هایی که خوانده‌اند و بازی کردن نقش‌هایی که با آنها انس گرفته‌اند. نقش‌هایی که درست مثل رسالت هلال احمر پر از عشق و محبت به متنوع و مهربانی است. باور دارم بچه‌ها از همین کودکی مهربانی‌ها و از میان سطرهای کتاب‌های قصه مهربانی و محبت را یاد می‌گیرند.»

قصه، توپ، رنگ

حالا چند سالی از آن روزها گذشته و کودکان روستاهای استان، شعر حاج اسماعیل را شنیده‌اند. «قصه، توپ، رنگ» سه واژه‌ای است که همه جادو پست‌های اینستاگرامی حاج اسماعیل از نمای دیوارهای رنگارنگ مدارس روستاهای محروم و نیز از زبان کودکان روستا شنیده می‌شود. حاج اسماعیل برای بچه‌های روستا سفیر شادی است. به چشم آنها روحانی جوانی است که با چند کتاب قصه و سطل‌های رنگی که شادی را روی دیوارهای روستا نقاشی می‌کند وارد روستایشان می‌شود. برایشان قصه می‌خواند و با کمک خود آنها، رنگ را به دیوار خانه‌ها، مدرسه و مسجد روستا هدیه می‌کند تا غم و آندوه از روی دیوارهای سیمانی و دلگیر روستا فراری شود. حاج اسماعیل خاطرهای برآیمان تعریف می‌کند: «برای قصه خواندن به روستای رودریش آجرم رفته بودم. روستایی کوهستانی و صعب‌العبور که ۵ ساعت با دهدشت فاصله دارد و زمستان‌ها به دلیل بارش برف و باران دسترسی به آن ممکن نیست. بچه‌های روستا در مدرسه کوچک‌شان جمع کردم تا برایشان قصه بخوانم. دیوارهای سیمانی مدرسه آنقدر دود گرفته و تاریک بود که انگار حال و هوای بچه‌های روستا را هم کرده بود. با خودم گفتم این بچه‌ها تا دل شان شاد نباشد، نمی‌توانند خوب درس بخوانند. تصمیمم را گرفتیم و یک هفته بعد با چند سطل رنگ به روستای شان برگشتم. این بار به دلیل مسیر نامناسب روستا و وضعیت آب و هوا نمی‌توانستم با خودم روی شخصی به آنجا بروم. موضوع را با هلال احمر دهدشت در میان گذاشتم و امدادگران هلال احمر هم با من همراه شدند.» تصویر آن روزها پیش چشم حاج اسماعیل می‌آید: «وقتی بچه‌ها دیوارهای مدرسه را رنگ می‌زدند، آرام آرام لیختند روی صورتشان بهن می‌شد. امدادگران هلال احمر هم پای کار آمدند و آن روز همه باهم مدرسه روستای رودریش را رنگ زدیم. فرادای آن روز وقتی برایشان قصه می‌خواندم، تمام وقت نگاه‌شان به در و دیوار خوش رنگ و لعاب مدرسه بود و انگار با چشم‌های شان می‌خندیدند.»

دانایی علیه محرومیت

علاقه روحانی جوان دهدشتی به ترویج کتابخوانی به سال‌ها پیش برمی‌گردد. وقتی که برای تحصیل علوم حوزوی راهی قم شد اما هنوز برای مردم شهر کوچکش دغدغه داشت. ۱۵ سال پیش در دهدشت خبری از کتابفروشی نبود و حاج اسماعیل شدمؤسس اولین کتابفروشی شهر تا جوان‌ها و کودکان علاقه‌مند به کتاب، پاتوقی برای کتابخوانی پیدا کنند. اما ماجرای کتابخوانی حاج اسماعیل برای کودکان روستایی، قصه‌های شنیدنی است: «۶ سال پیش که تحصیلاتم در قم تمام شد و به دهدشت برگشتم، تصمیم گرفتم در حد توان خود خدمتی به استان محروم کهگیلویه و بویراحمد، با خودم فکر کردم مهم‌ترین عامل محرومیت، نبود دانش و آگاهی است. دانایی که می‌تواند پایه‌های توسعه و محرومیت‌زدایی در روستاهای محروم استان ما باشد. بنابراین ترویج کتابخوانی را به‌عنوان رسالتم برای کمک به مردم محروم استان انتخاب کردم. این میان اما سراغ کودکان رفتم چرا که معتقدم کودکی مهم‌ترین دوران زندگی هر فرد برای اثرگذاری مثبت در جامعه است.» حاج اسماعیل اکنون بدل به چهره محبوب کودکان روستایی استان شده است. آواز کتابخوانی برای کودکان روستاهای محروم می‌گوید: «چندسال پیش یک کتابفروشی در دهدشت تأسیس کرده بودم اما روستاهای محروم استان را برای کتابخوانی برای بچه‌ها انتخاب کردم. چون در شهر امکانات حداقلی وجود دارد اما روستاها واقعا از امکانات آموزشی بی‌بهره‌اند. در آغاز راه چند کتابی که برای بسم خریدم بودم را بر می‌داشتم و با مادام رنگی‌ها و لوازم آموزشی که برای او تهیه کرده بودم به روستاهای رفقتم و برای بچه‌ها قصه می‌خواندم.»

بازسازی مدرسه روستای توگری

اگرچه مسدت زیادی از عضویت روحانی محبوب دهدشتی در هلال احمر نمی‌گذرد اما او سال‌هاست که علاوه بر قصه‌خوانی برای بچه‌ها، به فکر تهیه لوازم تحریر، لوازم کمک آموزشی و کمک به دانش‌آموزان نیازمند است. صفحه اینستاگرام این روحانی جوان، خانه امید خیلی‌هاست. خیران و افراد نیکوکار بسیاری با حاج اسماعیل همراه شده‌اند و با پیگیری صفحه شخصی‌اش برای کمک به بچه‌های روستا داوطلب می‌شوند: «به هر روستایی که می‌روم و برای بچه‌ها قصه می‌خوانم، کمبودها و نیازهای آموزشی روستا را با دنبال‌کننده‌هایم در فضای مجازی در میان می‌گذارم. در این سال‌ها با کمک هم توانسته‌ایم مدارس روستاهای بسیاری را تعمیر کنیم. برای بچه‌ها زمین بازی در حیاط مدرسه بسازیم و برای دانش‌آموزان نیازمند روستایی هم لوازم تحریر تهیه کنیم.» حاج اسماعیل خاطرهای هم از همراهی بچه‌ها برای تعمیر مدرسه‌شان تعریف می‌کند: «۲ روز مانده بود به اول مهر. خاک، تمام مدرسه روستای محروم توگری را فرا گرفته بود. امکانات مدرسه آنقدر کم بود که پدر و مادرهایم گفتند اسمال قصد ندارند بچه‌ها را به مدرسه بفرستند. روستای توگری هم به مشکل کم‌آبی خورده بود و حتی از شهر برایشان اندکی آب آشامیدنی می‌آوردند. برآیم سخت بود تحمل اینکه بچه‌ها به دلیل امکانات کم و مشکلات معیشتی از تحصیل باز بمانند. مسأله را از آموزش و پرورش پیگیری کردم و آنها هم گفتند بودجه کافی ندارند. تصویر آن مدرسه محقر و نیازهای آموزشی‌اش را با دنبال‌کننده‌هایم در فضای مجازی در میان گذاشتم. طولی نکشید که هزینه‌ها جور شد. برای مدرسه دیوار ساختم، حیاط مدرسه را مسطح و سیمان کردیم تا زمین بازی بچه‌ها آماده شود. روستای توگری مسجد ندارد و حالا حیاط مدرسه علاوه بر اینکه زمین بازی بچه‌هاست، تبدیل به مکانی مناسب برای برگزاری مراسم مذهبی اهالی روستا شده است.»



صفحه اینستاگرام حاج اسماعیل پاتوق افراد خیر است. روحانی محبوب بچه‌های دهدشت تصاویر قصه خواندن هایش برای کودکان، تعمیر و رنگ آمیزی مدارس و بازی‌های گروهی بچه‌های روستا را به اشتراک می‌گذارد و دست‌های مهربان دیگری هم برای مهربانی با او همراه می‌شوند. حاج اسماعیل در آخرین پست اینستاگرامش این تصویر را به اشتراک گذاشته و نوشته است: «پارسال چند ماه هر شب برای کودکان حاشیه شهر دهدشت (گلزار) قصه خوانده شد. بخاطر مشکلاتی مدتی این مشنوی تعطیل شد. امشب رفته چنددوقی کردند. معترض بودند چرا این مدت سراغ شون نرفتم. وعده دادم هفته‌ای یک شب خانه‌هاشون بروم و برایشان قصه بخوانم.»

به خاطر لیختن پروین

داستان‌های حاج اسماعیل، قصه مهربانی است. قصه بخشش و نوع دوستی که با کتاب‌های قصه کودکان در دل بچه‌های روستا جوانه می‌زند و طولی نمی‌کشد که بچه‌ها سفیر نوع دوستی و مهربانی در روستای خود می‌شوند. بزرگ‌ترها را با خود همراه می‌کنند و کینه‌های خود را به دوستی می‌دهند. حاج اسماعیل خاطرهای از قصه‌گویی‌اش برای بچه‌های روستای دشتک تعریف می‌کند: «مثل همیشه بچه‌های روستا را دور هم جمع کردم. سکوت کرده بودند و حواسشان به قصه بود. من اما حواسم به پروین، دانش‌آموز ۱۰ ساله مدرسه بود. پدرش چندی پیش در روستای مجاور کشته شده و پس از آن ماجرا رابطه اهالی دو روستا شکرآب شده بود. آن روز برای بچه‌ها قصه‌ای درباره مهربانی و بخشش تعریف کردم. پروین اما تمام مدت به گل‌های روی قالی خیره بود. قصه که تمام شد پیشنه‌ها دادم همه با هم به روستای کناری برویم. با بچه‌های آن روستا بازی و قصه دیگری برای هم تعریف کنیم. سراغ پروین رفتم و از او هم خواستم که همراه بچه‌ها به روستای مجاور بیاید. بچه‌ها که انگار مدت‌ها بود همدیگر را ندیده بودند، مشغول بازی شدند و کینه‌ها را یاد برده بودند. پروین اگرچه وارد جمع بچه‌ها نشد اما همین که پس از مدت‌ها با بچه‌های روستای مجاور همراه شده بود یعنی قصه‌ها کار خودشان را کرده بودند.» حاج اسماعیل مکتی می‌کند و ادامه می‌دهد: «فرادای آن روز دوباره بچه‌های روستای دشتک را دور هم جمع کردم و اینبار هم از بخشش برایشان گفتم. از آنها پرسیدم در جمع شما چه کسی است که دل بزرگ و دریایی دارد؟ هر کدام از بچه‌ها کسی را معرفی کرد. من هم از پروین اسم بردم. اینکه با وجود اتفاق ناگواری که در روستای مجاور برای پدرش افتاد، کینه‌ها را کنار گذاشت و با ما همراه شد. وقتی جایزه‌ای به پروین دادم، بچه‌ها به رویش لیختند و پروین هم پس از مدت‌ها دوباره خندید.»